سفاکی که ۱۳۰ هزار آدم کُشت!

امروز ۱۴ رمضان بنا به قول برخی مورخان، روزِ مرگ حجاج بن یوسف ثقفی است؛ او که همه مسلمانان، اعم از شیعه و سنّی از دستش در عذاب بودند. مردی خونریز که می‌گویند پیش از خوردن هر وعده‌غذا، کشتن یک انسان را موجب افزایش اشتهایش می‌دانست! گفته می‌شود او ۱۳۰ هزار آدم کشته‌است؟ زشت‌رویی بددهان که در استقرار قدرت امویان نقش ویژه‌ای داشت. عبدالملک بن مروان او را از پیامبر بالاتر فرض می‌کرد! حجاج در کشتن بی‌پروا بود، آن‌قدر که حتی عبدالملک وی را به دلیل زیاده‌روی در کشتار شماتت کرد اما از کار برکنار ننمود! او بغض شدیدی نسبت به اهل‌بیت(ع) داشت و شیعیان را به بدترین شکل ممکن شهید می‌کرد. ازجمله افرادی که به دستور حجاج به شهادت رسیدند، می‌توان به کمیل بن زیاد و سعید بن جُبیر اشاره کرد. برخی معتقدند مرگ حجاج با نفرین سعید بن جبیر رقم خورد؛ او در لحظه شهادت گفته بود: «اللّهمّ لا تسلّطه علی احد»؛ خدایا! این جنایتکار را پس از من بر فرد دیگری مسلط نکن. حجاج ۴۰ روز پس از شهادت سعید، درحالی‌که بیماری عجیب و لاعلاجی گرفته بود، مُرد. پس از مرگ وی، سیاهه جنایاتش چنان وحشت‌آور به نظر می‌رسید که حتی خلفای بعدی اموی مانند سلیمان بن عبدالملک از وی برائت جسته و اموال خاندان حجاج را مصادره و آن‌ها را به یمن تبعید کردند!

نقبی به تاریخ

تاریخ انقلاب
آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی

محمدحسین نیکبخت | ۲۶ فروردین سال ۱۳۲۵ بود که عالمی مجاهد و فقیهی مبارز در شهر مقدس قم دار فانی را وداع گفت. بزرگمردی که باوجود همه کوشش‌ها و تلاش‌های بی‌وقفه‌اش برای پاسداری از اسلام و تلاش برای زنده نگه‌داشتن روح ایمان در میان مردم، چندان شناخته‌شده نیست. آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی فقط یک فقیه زبده و شاگرد برجسته بزرگانی مانند آخوند خراسانی و سید محمدکاظم یزدی نبود؛ یعنی مانند برخی علمای هم‌عصر خودش دیانت را اشتغال به عبادات فردی و محدود کردن فعالیت‌های اجتماعی به تربیت شاگرد و پاسخگویی به سؤالات دینی نمی‌دانست. مرحوم بافقی مردِ عمل بود، مردِ صحنه‌های سخت و روزهای دشوار؛ در راه دفاع از دین و ارزش‌های آن از شماتت و تهدید نمی‌ترسید؛ از مرگ نمی‌هراسید و زندگی را زمانی ارزشمند می‌دانست که بتوان با آن از خیر و خوبی حمایت کرد و در برابر پلیدی و زشتی ایستاد.

درباره زندگی و زمانه آیت‌الله محمدتقی بافقی و مبارزات او

پیکار بی‌امان با دین‌ستیزی رضا قلدر

آیت‌الله بافقی باوجود زُهد فراوان، کثیرالعباده بودن و تبحر کم‌نظیر در امور فقهی که ناشی از هوش سرشار و ذهن سریع‌الانتقال وی بود، به‌تمام‌معنای کلمه یک مجتهد سیاسی و عالم به زمانه خود محسوب می‌شد و معتقد بود امربه‌معروف و نهی از منکر در هیچ شرایطی از انسان ساقط نمی‌شود. او برای انجام این فریضه مهم صدایی رسا و عزمی بلند داشت و به همین دلیل در برابر رژیم رضاخانی ایستاد و متحمل سختی‌ها و رنج‌های فراوانی شد.

■ **از بافق تا قم**

آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی در بافقِ یزد متولد شد و تحصیلات علوم دینی را ابتدا در یزد و سپس نجف اشرف پی گرفت. او از همان آغاز، حاضر به استفاده از وجوه شرعی نبود و با اندک سرمایه خود، در نجف مغازه‌ای راه‌اندازی کرد تا بتواند استقلال مالی داشته باشد. ۱۷سال در نجف ماند و سپس راهی کربلا شد؛ در آنجا بود که نزد استاد اخلاق، سید احمد کربلایی به تهذیب نفس پرداخت و روزگاری را صرف خودسازی و جهاد اکبر کرد. سال ۱۲۹۷ شمسی بود که آیت‌الله بافقی تصمیم به مراجعت گرفت و به ایران بازگشت؛ اما به زادگاهش نرفت. او در آن شرایط دشوار که ایران روزگار پرمحنت جنگ جهانی اول را پشت سر می‌گذاشت به قم رفت، در تأسیس مدارس علمیه کوشید و بخش مهمی از ساعات روزانه خود را به تأمین مایحتاج موردنیاز مردم رنج‌دیده سپری کرد. برخی از مورخان، آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی را در کنار آیت‌الله فیض و تنی چند از مراجع آن دوران، احیاگر حوزه علمیه قم می‌دانند. زمانی که آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری برای زیارت حرم مطهر کریمه اهل‌بیت(ع) به قم رفت، آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی از افرادی بود که با اصرار و خواهش از وی خواست در این شهر بماند و حوزه علمیه را از وجود خودش مستفیض کند و این اقدام، مقدمه احیای کامل حوزه علمیه قم و تبدیل آن به یکی از بزرگ‌ترین حوزه‌های علمیه جهان تشیع شد. مرحوم بافقی به‌عنوان معاون و مشاور آیت‌الله حائری تلاش‌های گسترده‌ای را برای بهبود وضعیت معیشتی طلابی که از نقاط دور و نزدیک به قم می‌آمدند، سازماندهی کرد.

■ **مرزبانی و دفاع از حریم دیانت**

باوجود اشتغال آیت‌الله بافقی به امور حوزه، او هیچ‌گاه حاضر به ترک مسئولیت‌های اجتماعی خود نشد. با روی کار آمدن رضاخان و آغاز امواج به‌اصطلاح تجدد آمرانه وی که درواقع دستورالعملی برای دین‌زدایی از جامعه مسلمان ایران بود، شیخ بار دیگر در معرکه مبارزه حضور یافت و از همان روز نخست با ارسال نامه‌های تند و بدون تعارف به رضاخان، وی را از انجام اموری که اسلام و مسلمانی را به مخاطره بیندازد، بر حذر داشت. آیت‌الله بافقی که رویکرد غرب‌گرایانه عناصر وابسته به رژیم را می‌دید، مانند دوران طلبگی خود، بر استفاده از اجناس ایرانی پافشاری می‌کرد و آن را موجب ترقی و تداوم فعالیت اقتصادی مسلمین می‌دانست؛ او هرگز برای لباسش از پارچه خارجی استفاده نکرد، جز چای ایرانی ننوشید، قند نخورد و برای خوردن غذا و نوشیدن چای و آب، فقط از ظروف ایرانی استفاده می‌کرد. هنگامی‌که فهمید رژیم قصد دارد در قم، بساط می‌خوارگی به‌پا کند، مردانه در برابر این اقدام ایستاد و زمانی که دریافت رضاخان به تشویق بی‌حجابی پرداخته است، با نوشتن نامه‌های تند به وی، اعتراض خود را اعلام کرد. شیخ زبان گویای حوزه علمیه قم بود؛ او در برابر وابستگی به اجانب هم واکنش‌های قاطع و محکمی داشت.

■ **نوروز تلخ ۱۳۰۷**

نوروز سال ۱۳۰۷ ش. هنگامی‌که تاج‌الملوک، همسر رضاخان به همراه دخترانش و تعدادی از زنان دربار ظاهراً به بهانه گذراندن لحظات تحویل سال در حرم حضرت معصومه(س)، اما درواقع برای عادی کردن ظاهر غیراسلامی و ترویج کشف حجاب به قم رفت و بدون حجاب مناسب در حرم مطهر حاضر شد، آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی به آن‌ها پیام فرستاد که باید این مکان مقدس را ترک یا حجاب را رعایت کنند. اما همسر رضاخان به این اعتراض بی‌اعتنایی کرد. مرحوم بافقی به همراه جمعی از مردم در صحن اجتماع و صدا به اعتراض علنی بلند کرد. همسر رضاخان که چنین دید، به خانه فرماندار قم رفت و با تلفن، شاه را در جریان ماوقع قرار داد. رضاخان با یک واحد موتوریزه نظامی خود را به قم رساند، وارد حرم مطهر شد و شیخ را زیر مشت و لگد گرفت؛ آن‌گونه که یکی از دندان‌های آن فقیه مجاهد شکست؛ اما مردم از خوف، دم نزدند. آیت‌الله شیخ محمدتقی بافقی را به تهران و زندان لشکر منتقل کردند. چند ماه بعد با تلاش آیت‌الله حائری، آیت‌الله بافقی را به ری تبعید کردند. او تا سقوط رضاخان در این شهر ماند و در شهریور ۱۳۲۰، پس از فرار پهلوی اول، در میان استقبال گسترده مردم به قم بازگشت و روزگار پایانی عمر خود را در این شهر گذراند؛ اما تا آخرین دم از امربه‌معروف و ایستادن در برابر منکرات شانه خالی نکرد. شیخ در ۲۶فروردین ۱۳۲۵ دار فانی را وداع گفت و در حرم حضرت معصومه(س) مدفون شد. درود خداوند بر او باد.

خالد احمد اسلامبولی
شهید آرمان فلسطین
افسر ارتش مصر و از اعضای گروه جهاد اسلامی این کشور که در ۱۴مهرماه سال ۱۳۶۰ به همراه تنی چند از همفکرانش، انور سادات را به دلیل خیانت به آرمان فلسطین و صلح با رژیم صهیونیستی، اعدام انقلابی کرد. خالد اسلامبولی در زمان انجام عملیات، ۲۸ ساله بود. او را به دلیل همین اقدام به اعدام محکوم کردند. خالد اسلامبولی روز ۲۶ فروردین ۱۳۶۱ تیرباران شد و به شهادت رسید.